

شرح غزل ۱۸۸۳ دیوان شمس مولوی از برنامه ۹۶۰ گنج حضور

بی او نتوان رفتن، بی او نتوان گفتن  
بی او نتوان شستن، بی او نتوان خفتن  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۸۳

وصل به او یعنی باز کردن آسمان درون و فضای گشوده، یعنی معشوق، خدا، زندگی، بودن، حضور، عدم و هزاران نام دیگر که ما را از قدرت الهی پر می‌کند تا به سوی او و جستجویی و رای جستجوی ذهنی برویم. تا ذهنمان خاموش شود و فضا باز کنیم و حقیقت وجود خود را ببینیم. فضای گشوده شده خردی دارد که ما را در مسیر رفتن، گفتن و شنیدن، نشستن و برخاستن و خوردن و خفتن هدایت می‌کند و دیگر ما نمی‌توانیم بدون او باشیم و به عقل من‌ذهنی ستیزه گر خود که بی‌حاصل و عقیم است، ادامه دهیم.

ای حلقه‌زن این در، در باز نتان کردن  
زیرا که تو هشیاری، هر لحظه کشی گردن  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۸۳

هر کاری که ما می‌کنیم داریم حلقه در خدا را می‌زنیم ولی چرا در باز نمی‌شود؟ زیرا در این خانه که دل انسان است یک هوشیاری بیشتر جا ندارد و آن هوشیاری حضور است که ما را از جنس او می‌کند. و در امنیت خانه یکتایی قرار می‌دهد، ما با هوشیاری جسمی دعا می‌کنیم و در می‌زنیم تا همانیدگی‌ها را بیشتر کنیم و با من‌ذهنی گردن کشی می‌کنیم که خدایا چرا در را باز نمی‌کنی و چرا زندگی من خراب است؟

گردن ز طمع خیزد، زر خواهد و خون ریزد  
او عاشق گل خوردن، همچون زن آبستن  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۸۳

ما حرص همانیدگی‌ها را داریم و برای همین با گردن کلفتی می‌خواهیم پندار کمال و ناموس را حفظ کنیم تا بیشتر دیده شویم و مورد تایید و توجه مردم قرار بگیریم. تایید و توجه مردم برای من‌ذهنی مثل طلا، با ارزش است و برای او خون انسان‌ها را می‌ریزد و جنگ و ویرانی به پا می‌کند.

گل خوری نماد غذاهای همانیدگی‌ست، مثل حرص، حسادت، حسرت، کنترل، رنجش، شهوت و زیاده خواهی که ما به خود می‌خورانیم و اتفاقات را جدی می‌گیریم، ما با من‌ذهنی مثل زن آبستن حامله به اوقات تلخی و درد هستیم در حالیکه انسان واقعی آبستن مسیح و هوشیاری حضور است.

کو عاشق شیرین‌خَد، زر بدهد و جان بدهد؟  
چون مرغ دل او پرد، زین گنبد بی‌روزن  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۸۳

-خَد: چهره

عاشق واقعی کسی‌ست که با میل و رضا جان همانیدگی را می‌دهد و فضا باز می‌کند. عاشق واقعی ناظر ذهنش است و چون صبح حضور را می‌بیند رخش شیرین و شنگول است و برای چیزهایی که ذهن مهم نشان می‌دهد فضا باز می‌کند تا مرغ روحش را از گنبد بی‌روزن ذهن پرواز دهد.

این باید و آن باید، از شرک خفی زاید  
آزاد بود بنده زین وسوسه چون سوسن  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۸۳

من‌ذهنی با باید و نبایدها روزن این لحظه را می‌بندد، ما با الگوهای پیش ساخته، که جامعه به ما تحمیل کرده است قضاوت و باید و نباید می‌کنیم و زندگی خودمان و اطرافیانمان را سیاه می‌کنیم، مولانا می‌فرماید: این باید و نبایدها، شرک خفی است یعنی ما با فکرهای وسوسه گونه من‌ذهنی‌مان را مخفی می‌کنیم و آن را شریک خدا قرار می‌دهیم. در حالیکه بنده آزاد خدا باید مثل گل سوسن خاموش باشد و به قدرت خدا توکل کند.

آن باید کو آرد، او جمله گهر بار  
یارب که چه‌ها دارد آن ساقی شیرین فن

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۸۳

ساقی شیرین فن اوست که در فضای گشوده شده، یا رب ما را لیبیک می گوید، اوست که چه‌ها برای ما می‌کند بدون اینکه ذهن ما قادر به درک آن باشد. گاهی ناامیدیم ولی می شود، گاهی امید داریم و، نمی‌شود، اوست که با شیرین فنی، بینا، شنوا و دانا به تمام کائنات است. اوست که گوهرهای عشق، خرد، شادی، صنع، خلاقیت، شفا و هزاران برکت را در فضای گشوده به سوی ما می‌بارد و ما باید صبر کنیم و به من‌ذهنی که کارش درذایی، مسئله سازی، مانع بینی و دشمن تراشی ست، پناه ببریم.

دو خواجه به یک خانه، شد خانه چو ویرانه  
او خواجه و من بنده، پستی بود و روغن  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۸۳

-روغن: اشاره به اینکه روغن در بالا قرار می‌گیرد و آب در پستی.

در یک خانه دو خواجه که از جنس هم نیستند جا نمی‌شود، مثلا اگر ما فضاگشایی کنیم و من‌ذهنی را نگه داریم من‌ذهنی ما مثل خرس مهربان قصه‌مثنوی که برای محافظت از صاحبش در مقابل مگس‌ها، سنگ بزرگی بر سر او کوبید، من‌ذهنی ما هم با سنگ همانیدگی‌ها، خانه و مرکز عدم ما را ویران می‌کند.

مولانا می‌فرماید هر چقدر ما به صورت آب، من‌ذهنی را پست کنیم روغن حضور ما بالا می‌رود و هوشیار می‌شویم و انعکاس آن در وضعیت‌های بیرونی ما مشخص می‌شود.

با سپاس فراوان  
دیبا از کرج